

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

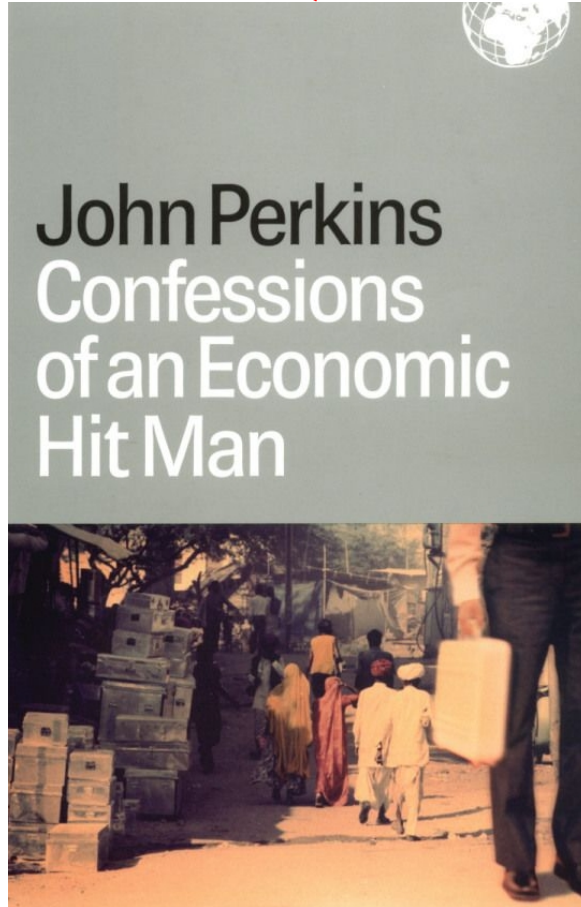
سیاسی

برگردانندگان: میر محمود نبوی و مهرداد (خلیل) شهابی

فرستنده: حمید محوی

۱۹ اکتوبر ۲۰۱۳

نقد و بررسی کتاب «اعترافات جنایتکار اقتصادی» اثر جان پرکینز



این کتاب به پیکره مجموعه آثار «پشت پرده مخملین» در انتشارات اختران تعلق دارد که تا کنون سه جلد آن منتشر شده است، جلد دوم «آتش زیر خاکستر» اثر روزنامه نگار جان پیلجر و جلد سوم «بازی به سبک هیولا» نوشته جان پیلجر. که این دو کتاب نیز توسط میر محمود نبوی و خلیل شهابی ترجمه شده است.

آنهایی که به زبان انگلیسی آشنائی دارند، بی شک این امتیاز را خواهند شد که از طریق فایل های بسیار متعدد مستقیماً پای حرفهای جان پرکینز بنشینند. ولی با این وجود هدف ما این است که خواننده ها و مشاهدات خودمان را به زبان فارسی منعکس سازیم. در گشت و گذارهای انترنتی، تا این جا مطلب زیادی درباره این کتاب پیدا نکردم. مطالب هم تقریباً همه شبیه به هم هستند و از یک صفحه و یا حتی چند پاراگراف فراتر نمی رود. در این جا شاید ما بتوانیم طلسم این محدودیت را بشکنیم و علاوه براین کارهایی پیرامون این موضوع انجام دهیم، به عنوان مثال، پس از سه سال که از انتشار این کتاب در ایران می گذرد، در ویکیپدیای فارسی جای جان پرکینز هنوز خالی است. به این ترتیب مدتی طول خواهد کشید تا شکل و شمایل این پوشه که به نقد و بررسی اثر جان پرکینز اختصاص دارد در وبلاگ ما و انعکاس آن بین کاربران انترنت مشخص شود.

فایل زیر را ببینید، که صحنه هائی از ایران عهد مصدق را نیز در به نمایش می گذارد

http://www.dailymotion.com/video/xa636d_john-perkins-confessions-d-un-corr_u_news

مصاحبه امی گودمن با جان پرکینز

«دموکراسی ناو»

Democracy Now

۹ novembre 2004

<http://www.legrandsoir.info/article2816.html>

جان پرکینز مأمور باسابقه و قابل احترام شرکت های بانکی. در کتاب «اعترافات جنایتکار اقتصادی» روایت می کند که چگونه از جایگاه حرفه ئی اش با حقوق خیلی خوب، در تبنانی با ایالات متحده امریکا، با وام دادن به کشور های فقیر جهان، میلیاردها دالر از آنها ربوده است. طرح های سازنده ظاهراً معتبر، در واقع طرح هائی بودند که با نقشه قبلی باید به شکست می انجامیدند و کشور هائی که دیگر قادر به باز پرداخت وام های خود نبودند به طعمه حاضر و آماده ای برای سیاست های اقتدارگرایانه امپریالیسم امریکا تبدیل می شدند.

۲۰ سال پیش از این پرکینز کتابی تحت عنوان «وجدان آگاه جنایتکار اقتصادی» را نوشت. پرکینز در این مورد می نویسد، «در آغاز کتاب را به دو تن از رؤسای جمهوری که مشتریان من بودند تقدیم کرده بودم. جیم رولدوس رئیس جمهور اکوادور و عمر تورخوس، از مشتریانی بودند که شخصاً برایشان احترام زیادی قائل بودم. هر دو در سوانح هوائی جانیشان را از دست دادند. مرگ آنها البته اتفاقی نبود. آنها به قتل رسیدند زیرا از اتحاد بین رهبران شرکتهای چند ملیتی، دولت و بانکهای که هدفشان امپراتوری جهانی بود، جلوگیری می کردند. ما قاتلین امور مالی نتوانستیم رولدوس و تورخوس را متقاعد کنیم، به این ترتیب قاتلین از نوع دیگری، یعنی شغال های سازمان سیا که همیشه در سایه ما حرکت می کردند، وارد صحنه شدند.»

جان پرکینز می نویسد: «من را متقاعد کردند که این کتاب رانویسم. طی بیست سال گذشته من چهار بار شروع به نوشتن کردم و هر بار حوادثی که در سطح جهانی روی می داد، برای من به انگیزه جدیدی برای نوشتن آن تبدیل می شد: اشغال پاناما توسط ایالات متحده در سال ۱۹۸۹، جنگ خلیج، سومالی، و ظهور بن لادن. با این وجود تهدیدات و رشوه هائی که به من پیشنهاد می کردند همیشه مرا از ادامه کار باز می داشت.»

پرکینز سرانجام کتاب «اعترافات جنایتکار اقتصادی» را منتشر کرد و الان در استودیو حضور دارد. [کتاب او در سال ۲۰۰۴ در سانفرانسیسکو منتشر شد.]

امی گودمن : ما با جان پرکینز هستیم. خوش آمدید. «Democracy Now»

جان پرکینز: مرسی، امی. از این که با شما هستم خیلی خوشوقتم

امی گودمن: و ما هم خوشوقتیم که شما دعوت ما را پذیرفتید. بسیار خوب، اگر ممکن است این اصطلاح «جنایتکار اقتصادی» [یا «قاتل اقتصادی»] را به طوری که نوشته اید، برایمان توضیح دهید.

جان پرکینز:

به طور کلی، ما آموزش دیده بودیم و کار ما عبارت بود از ساخت و ساز امپراتوری امریکا. به این ترتیب که می بایستی موقعیت هائی را برای جذب حداکثر منابع و منافع به طرف این کشور، شرکت های چند ملیتی، دولت، و در این زمینه نیز خیلی کار آمد بودیم. ما بزرگترین امپراتوری تاریخ جهان را ایجاد کردیم. و این کار را طی پنجاه سال بعد از جنگ دوّم جهانی انجام دادیم، البته با امکانات نظامی ناچیز، در واقع. مگر در موارد نادر مثل جنگ در عراق، ولی نظامیان تنها در آخرین مرحله و به عنوان آخرین راه حل مداخله می کنند. این امپراتوری، خلاف تمام امپراتوری های دیگر در تاریخ جهان، پیش از همه به وسیله ساخت و پخت اقتصادی، تقلب، بزهدار ساختن افراد و شیوه خاص زندگی ما و با جنایتکاران اقتصادی به وجود آمده است. من یکی از آنها هستم.

امی گودمن: و چگونه به این جا رسیدید؟ برای کی کار می کردید؟

جان پرکینز: من وقتی هنوز در مدرسه بازرگانی دانشجو بودم، در اواخر سالهای ۶۰ توسط آژانس امنیت ملی (ناسا) استخدام شدم، یعنی بزرگترین و در عین حال ناشناخته ترین آژانس های جاسوسی کشور. آخر از همه، برای شرکت های خصوصی کار کردم. اولین قاتل اقتصادی کریمیت روزولت بود (نوه تدی رئیس جمهور ایالات متحده امریکا) که در سالهای ۵۰ دولت ایران را که به شکل دموکراتیک انتخاب شده بود، سرنگون کرد. یعنی دولت مصدق که مجله تایمز او را «مرد سال» نامید. او این کار را با موفقیت و بی آن که خونی ریخته شود، انجام داد. البته کمی خون ریزی شد ولی بی آن که نظامیان مداخله کنند. تنها با خرج کردن چند میلیون دلار شاه ایران را جایگزین مصدق کرد. در این مرحله و با چنین نمونه و آزمونی، پی بردیم که نظریه قاتل حرفه ئی در عرصه اقتصادی نظریه بسیار مناسبی است. و با به کار بستن چنین ترفندی از بابت مقابله نظامی با روسیه نیز نگرانی نداشتیم. مشکلی که در رابطه با روزولت مأمور وجود داشت، این بود که برای سازمان سیا کار می کرد، یعنی این که کارمند دولت بود. اگر لو می رفت، ما با مشکل بزرگی مواجه می شدیم. مسأله خیلی دست و پا گیری می شد. در نتیجه استخدام جنایتکاران اقتصادی به سازمان هائی نظیر سیا (سی ای آ) و نسا (ان اس آ) واگذار شده بود که تروریست های اقتصادی مثل من را استخدام می کردند که متعاقباً برای شرکت های خصوصی، شرکت های مشاور و شرکت های سازنده به کار گرفته می شدند. به این ترتیب اگر لو می رفتیم هیچ رابطه ای با دولت نداشت.

امی گودمن: بسیار خوب. شما برای چه شرکتی کار می کردید؟

جان پرکینز: شرکتی که من برای آن کار می کردم «شاس.تی.من» (۱) در بوستن، ماساچوست بود. ما تقریباً دو هزار کارمند داشتیم، و من سرپرست امور اقتصادی بودم و پنجاه کارمند تحت فرمان من کار می کردند. ولی وظیفه اصلی من بستن قرارداد بود. من به کشورها پول قرض می دادم، قرض های کلانی که آنها نمی توانستند، پس بدهند. یکی از شرایط وام، به عنوان مثال یک میلیارد دلار برای کشوری نظیر اندونزی یا اکوادور، این بود که کشور وام گیرنده می بایستی ۹۰ درصد وام را به شرکت های سازنده امریکائی برای ایجاد زیر بناها بازگردانند، شرکت هائی نظیر هالی بورتن (۲) بچتل (۳). اینها البته شرکت های عظیمی هستند. به این ترتیب این شرکت ها شبکه های برق یا بندر و یا جاده می ساختند که تنها در خدمت تعدادی از ثروتمند ترین خانواده های کشور وام گیرنده قرار می گرفت. در نتیجه مردم فقیر این کشورها با وام های باورنکردنی مواجه می شدند که به هیچ وجه نمی توانستند، پس بدهند. امروز، کشوری مثل اکوادور ۵۰ درصد بودجه ملی اش را فقط برای پرداخت سهم وام اختصاص می دهد. و قادر به چنین

کاری نیست. به این ترتیب در اختیار ما قرار می گیرند. در این صورت وقتی ما به نفت احتیاج داریم، می رویم سراغ اکوادور و به آنها می گوئیم، خب شما نمی توانید وام هایتان را بپردازید، پس جنگل های آموزون را که انباشته از نفت است در اختیار شرکت های ما بگذارید. این همان طرحی است که در حال حاضر ما با از بین بردن جنگل های آموزونی در حال انجام آن هستیم. اکوادور را مجبور کردیم که به ازای قرض هایش جنگل های آموزون را در اختیار ما بگذارد. به این ترتیب، مشاهده می کنیم که بخش مهمی از وام های پرداخت شده دوباره به چرخ اقتصادی ایالات متحده آمریکا باز می گردد و کشوری که با فقدان توانائی برای بازپرداخت وام هایش با بهره های کلان مواجه می شود، کاملاً در اختیار و در خدمت ما قرار گرفته و از این پس تفاوتی با برده نخواهد داشت. چرخ امپراتوری به این شکل می گردد. امپراتوری بزرگی ست و موفقیت های زیادی کسب کرده است.

امی گودمن: پیش از این گفتید که مدت ها نوشتن این کتاب را به دلیل رشوت و دلایل دیگر به تأخیر انداخته بودید. منظورتان دقیقاً چیست؟ چه کسی سعی می کرده شما را خریداری کند و آیا شما این رشوت ها را قبول می کردید؟
جان پرکینز: البته، در سالهای ۹۰ من نیم میلیون دالر گرفتم که این کتاب را ننویسم.

امی گودمن: از چه کسی؟

جان پرکینز: از یک شرکت سازنده بزرگ.

امی گودمن: کدام؟

جان پرکینز: نام این شرکت «استورن- وبستر» (۴) است. از نظر قانونی، رشوت محسوب نمی شود. من به عنوان مشاور پول گرفته بودم. کاملاً قانونی بود. ولی در حقیقت من کاری برای انجام نداشتم. در واقع، همان طور که در کتاب نوشته ام، در واقعیت امر من با ایالات متحده سروکار نداشتم، اگر پول را قبول کردم به عنوان مشاور بوده، در حالی که آنها می دانستند که من در حال نوشتن چنین کتابی هستم، که در آن دوران عنوان دیگری داشت، «وجدان آگاه جنایتکار اقتصادی». باید گفت که این داستان واقعاً شگفت انگیزی ست، و تقریباً شبیه جیمز باند است.

امی گودمن: در هر صورت، کتاب چنین احساسی را در خواننده بر می انگیزد.

جان پرکینز: بله، و واقعاً هم همین طور بود، می دانید، وقتی «ان. اس. آ.» من را استخدام کرد، من را تمام روز با دستگاه دروغ یاب آزمایش کردند. تمام نقاط ضعف مرا برآورد کردند و فوراً مرا اغوا کردند. آنها از قوی ترین مواد مخدر در فرهنگ ما استفاده کردند، تا مرا تحت اختیارشان بگیرند، یعنی **سکس، قدرت و پول**. من از یک خانواده قدیمی از نوول آنگلتر می آیم که پیرو مذهب کلونیسیم و قویاً تحت تأثیر ارزش های اخلاقی بوده است. می دانید، فکر می کنم که من به طریق اولی آدم خوبی هستم و فکر می کنم که داستان من نشان می دهد که چگونه این سیستم و این مواد مخدر قوی مثل **سکس، پول و قدرت** می تواند افراد را بفریبد، کما این که من واقعاً جذب این فریبندگی ها شده بودم. اگر من خودم در تجربه عملی زندگی به حرفه جنایتکار اقتصادی پرداخته بودم، شاید به سختی می توانستم به وجود چنین مسائلی باور داشته باشم و به همین علت نیز من این کتاب را نوشتم، چرا که فکر می کنم کشور ما بیش از همیشه به درک چنین واقعیاتی نیازمند است. اگر مردم این کشور واقعاً به سرشت واقعی سیاست خارجی پی می بردند، اگر مفهوم واقعی تمام این کمک هائی که به کشورهای خارجی اهداء می کنند برایشان روشن می شد و اگر پی می بردند که شرکت های چند ملیتی چگونه عمل می کنند، و مالیات هائی که می پردازند به کجا می رود، مطمئن هستم که خواهان تغییر این وضع خواهند شد.

امی گودمن: در کتابتان از چگونگی طرح مخفیانه ای می نویسید که بر اساس آن می بایستی میلیاردها دالر نفت عربستان سعودی به طرف ایالات متحده آمریکا بازگردانده شود، یعنی موضوعی که روابط بین عربستان سعودی و دستگاههای اداری آمریکا را تقویت کرد.

جان پرکینز: بله، دوران حیرت آوری بود. احتمالاً در آن دوران شما خیلی جوان بودید و به یاد نمی آورید، ولی من به خوبی به خاطر دارم که در آغاز سالهای ۷۰ چگونه اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) برای اعمال قدرت استخراج نفت را تقلیل داد. در نتیجه ما صف های طویلی در ایستگاه های پمپ بنزین داشتیم و کشور باردیگری در وحشت بحرانی نظیر سال ۱۹۲۲ به سر می برد و چنین واقعه ای غیر قابل قبول بود. به این ترتیب دپارتمان خزانه من و چند تن دیگر از تروریست های اقتصادی را استخدام کرد و ما به عربستان سعودی رفتیم.

امی گودمن: آیا شما را واقعاً به اسم «جنایتکار مزدور اقتصادی» می نامند؟

جان پرکینز: بله، به همین شکل است که ما نامیده می شویم. ولی از دیدگاه رسمی، من مدیر امور اقتصادی بودم. ولی ما به همین شکل یعنی «جنایتکار مزدور اقتصادی» نامیده می شدیم. مزاح آمیز بود. منظور این بود که بگوئیم اگر ما چنین موضوعی را بگوئیم، هیچ کس حرف ما را باور نخواهد کرد. متوجه موضوع هستیید؟ در آغاز سالهای ۷۰ ما به عربستان سعودی رفتیم. می دانستیم که عربستان سعودی کلید استقلال انرژی ما و امکان کنترل موقعیت را در دست دارد و با کاخ سلطنتی سعودی در مورد قرارداد به توافق رسیدیم. سعودی ها موافقت کردند که بخش قابل توجهی از دلرهای نفتی در ایالات متحده آمریکا سرمایه گذاری شود و قرار بر این بود که دپارتمان خزانه داری نیز از منافع این سرمایه گذاری ها برای به کار گرفتن شرکت های امریکائی، جهت ایجاد شهرهای جدید در عربستان سعودی، و زیربنای جدید منحصر سازد و این کاری بود که ما انجام دادیم. کاخ سلطنتی سعودی نیز تضمین می کرد که قیمت نفت را در حد قابل قبول برای ما متوقف سازد و آنها نیز در طی تمام این مدت به وعده خودشان عمل کردند. در عوض، ما نیز تضمین کردیم تا زمانی که آنها به قراردادها عمل کنند، از حکومت آنها پشتیبانی کنیم و این یکی از دلایلی بود که ما با عراق وارد جنگ شدیم. در عراق، ما سعی کردیم همین سیاست را در رابطه با صدام حسین به کار ببریم، ولی صدام قوانین بازی را نپذیرفت و وقتی سنگ جنایتکاران اقتصادی به سنگ خورد، در مرحله بعدی شغال های سازمان سیا را فراخواندند، یعنی افرادی که باید سعی می کردند کودتا یا انقلابی را علیه او به راه بیندازند. و اگر این مرحله نیز به نتیجه نمی رسید باید او را می کشتند و در هر صورت باید سعی می کردند او را بکشند. در مورد عراق، آنها نتوانستند به صدام حسین دست پیدا کنند. محافظین او خیلی مؤثر بودند. از شبیه سازی استفاده می کردند، و شغال ها نتوانستند به صدام دسترسی پیدا کنند. به این ترتیب اگر جنایتکاران اقتصادی و شغال ها در طرح هایشان به نتیجه نمی رسیدند، سومی خط عملیاتی وارد کارزار می شد، یعنی فرستادن پسرها و دخترهای جوان برای کشتن و کشته شدن. این همان کاری است که در حال حاضر در عراق دارد صورت می گیرد.

امی گودمن: آیا می توانید برای ما توضیح دهید که توریخوس چگونه کشته شد؟

جان پرکینز: عمر توریخوس، رئیس جمهور پاناما، در مورد تنگه پاناما با جیمی کارتر قرارداد بسته بود. می دانید که این قرارداد تنها با یک رأی بیشتر در کنگره تأیید شده بود. موضوع بسیار پر جنجالی بود. سپس، توریخوس با جاپانی ها برای ایجاد کانال جدیدی وارد مذاکره شد. جاپانی ها می خواستند کانال جدیدی در پاناما بسازند. توریخوس در این باره با آنها حرف زده بود، ولی شرکت «بشتل» که مدیر کل آن ژرژ شولتز و مشاورش کاسپار وینبرگر از این بابت خشنود نبودند. وقتی کارتر را دست به سر کردند (خیلی جالب است بدانیم که چگونه او را دست به سر کردند)، وقتی او در انتخابات باخت و ریگان به قدرت رسید، شولتز به مقام منشی دولت و وینبرگر به مقام منشی دفاع ارتقاء پیدا کردند و از توریخوس نیز خیلی عصبانی بودند. آنها تلاش کردند که با او دوباره مذاکره کنند و توریخوس را از کار با جاپانی ها منصرف سازند. ولی او با تحقیر، پیشنهاد آنها را رد کرد. مرد با اصولی بود. ضعف های خاص خودش را هم داشت ولی مرد قانونمداری و جذبه های خاصی داشت. بعد از این جریان بود که در سانحه هوایی جان باخت. یک ضبط صوت که به یک بمب متصل شده بود در هواپیما جاسازی کرده بودند. من آن جا بودم و با او کار کرده ام. می

دانستم که ما جنایتکاران امور مالی در رابطه با او شکست خورده ایم و بعد از ما شغال ها خواهند آمد. بعد ضبط صوت جاسازی شده هواپیمای او را منفجر کرد. برای من هیچ جای تردیدی ندارد که کار سازمان سیا بوده. چندین محقق امریکای لاتین نیز به همین نتیجه رسیده اند. البته، در کشور ما هیچ کس از این موضوع چیزی نشنید.

امی گودمن: از چه زمانی نظرتان برگشت؟

جان پرکینز: احساس گناه همیشه با من بود، از همان آغاز ولی اغوا شده بودم. قدرت، سکس، پول من را خیلی تحت تأثیر قرار داده بود. و البته، کارهایی که انجام می دادم موجب خوشوقتی من بود. من مدیر امور مالی بودم. کاری را انجام می دادم که افرادی نظیر رابرت مک نامارا (۵) دوست داشت، و خیلی های دیگر.

امی گودمن: رابطه شما با بانک جهانی چگونه بود؟

جان پرکینز: من در رابطه خیلی نزدیک با بانک جهانی کار می کردم. بانک جهانی بخش مهمی از پولهای را واریز می کرد که جنایتکاران اقتصادی به کار می بردند، به همین نسبت صندوق بین المللی پول.

ولی بعد از ۱۱ سپتمبر، نظرم برگشت. می دانستم که باید این داستان را تعریف کنم چون که ۱۱ سپتمبر نتیجه مستقیم کار این جنایتکاران حرفه ئی است. و تنها راه برای بازیافتن امنیت در این شکور و زندگی با وجدان آسوده این است که این ساز و کارها را برای تغییرات مثبت در جهان به کار ببریم. من واقعاً معتقد هستم که می توانیم به چنین طرحی جامه عمل بپوشانیم. من معتقد هستم که بانک جهانی و دیگر مؤسسات می توانند تحول یابند و در خدمت همان اهدافی قرار گیرند که مدعی آن هستند. یعنی باز سازی مناطق ویران شده جهان. کمک واقعی به بینوایان. ۲۴۰۰۰ نفر هر روز از گرسنگی تلف می شوند. ما می توانیم به چنین موقعیتی خاتمه ببخشیم.

پا ورقی ها برای ترجمه فارسی

(۱) Chas. T. Main

(۲) Halliburton

شرکت چند ملیتی، مرکز آن در هوستون (تگزاس) واقع شده ولی بر اساس اعلامیه ای مرکز را به دویی منتقل کرده است. گروه راه و ساختمان و استخراج نفت در سال ۱۹۱۹ در دالاس توسط «ارل هالیبرتون» بنیانگذاری شده و مدیر عامل آن در سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ دیک چنی بوده است.

(۳) Bechtel

شرکت راه و ساختمان که در سال ۱۸۹۸ بنیانگذاری شد. در سال ۲۰۰۶ بیش از ۴۰۰۰۰ کارمند دارد. مرکز آن در سانفرانسیسکو قرار دارد.

(۴) Stoner-Webster

(۵) Robert McNamara

توضیحات زیر توسط مترجم از ویکیپدیای فرانسه ترجمه شده است. مطمئناً نویسنده ویکیپدیا با جان پرکینز نسبتی نداشته است. با این وجود اطلاعات بسیار جالبی را در اختیار ما می گذارد.

۶ جون ۱۹۱۶ در سانفرانسیسکو به دنیا آمد و در ۶ جولای ۲۰۰۹ در واشینگتن در گذشت. او مرد مدیریت بازرگانی، مرد سیاسی، منشی وزرات دفاع امریکا در سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۸ در عهد ریاست جمهوری کندی و جانسون، و در طول جنگ ویتنام، سپس در سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۱ ریاست بانک جهانی را به عهده داشت. مک نامارا فارغ التحصیل دانشگاه

برکلی در رشته اقتصاد، ریاضیات و فلسفه است. او در رشته مدیریت ادامه تحصیل می دهد و از سال ۱۹۳۷ در مدرسه بازرگانی هاروارد فنونی را در مدیریت می آموزد که به عنوان الگوی رفتاری اعتبار زیادی کسب کرد. روبرت مک نامارا شخصیت بسیار جالبی است. از سال ۱۹۶۲ «دکترین مک نامارا»، «دکترین پاسخ تدریجی»، در تقابل اتمی بلوک شرق و غرب، جایگزین «دولس» می شود. روبرت مک نامارا ستراتیژیست نظامی بارزی ست. مشاور دفاع امریکا، ریاست بانک جهانی از مشاغل دائمی او بوده است.

پس از ارتقاء سریع در سلسله مراتب نظامی، مک نامارا تحت فرمان ژنرال لومی در جنگ جاپان شرکت داشت و در سال ۱۹۴۵ مبتکر پرتاب بمب های آتش زا روی جاپان است (۱۰۰۰۰۰ کشته در یک شب در توکیو و ۶۷ شهر که بخش مهمی از آنها به ویرانه تبدیل شد)، در سال ۱۹۴۶ با درجه سرهنگی و کسب مدال افتخار از ارتش بیرون آمد، و در همان سال شغل جدیدی را در فورد موتور کمپانی آغاز کرد. در نوامبر ۱۹۶۰ مک نامارا به عنوان یکی از مهمترین تکنوکرات های مدیریت در امریکا به شهرت می رسد و در سن ۴۴ سالگی اگر چه عضو خانواده نیست، در رأس فورد موتور کمپانی قرار می گیرد، ولی پنج هفته بعد جان اف کندی او را فرا می خواند و مدیریت دفاع ایالات متحده امریکا به او واگذار می کند. روی هوش و ذکاوت نظامی او حساب می کنند. در نتیجه او در سال ۱۹۶۲ برای حل بحران موشکها در رابطه با کوبا در کنار رئیس جمهور است.

او با بازسازی نیروهای غیر اتمی نیروی ارتش ایالات متحده، با دفاع ضد موشکی بالیستیک که بسیار گران تمام می شود مخالفت می کند و ستراتیژی تخریب متقابل را به عنوان عامل بازدارنده در مقابله با اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به کار می بندد. این همان شیوه ای که از سال ۱۹۶۲ به نام خود او ثبت شد، «دکترین مک نامارا» یا «دکترین پاسخ تدریجی» که به ستراتیژی اتمی امریکا تبدیل گردید. و به همین گونه اهداف این ستراتیژی، نوع سلاح هائی را که برای پاسخ گوئی به کار خواهد شد مشروط می سازد و به همین گونه اهدافی که توسط سلاح های دشمن مورد حمله قرار گرفته اند - در این ستراتیژی استفاده از سلاح های اتمی تدریجی است. در ستراتیژی قدیمی ایالات متحده دکترین «دال» که به دکترین «تلافی گسترده» معروف است، در صورت حمله شوروی علیه ایالات متحده یا متفقین، امریکا با تمام قوا پاسخ می گفت. یعنی تنها تسخیر برلین غربی موجب حمله اتمی به شوروی می شد. به این ترتیب سلاح اتمی دارای دو عملکرد بود: یکی بازدارندگی که هدفش جلوگیری از حمله شوروی به منافع بلوک غرب بود و دیگری تخریب، در صورتی که با این وجود شوروی حمله می کرد. شیوه ای که مک نامارا پیشنهاد کرد، موجب شد که برای خاتمه دادن به جنگ، امکان مذاکره همچنان وجود داشته باشد و از آپوکالیپس جلوگیری شود.

از آثار او می توانیم به «پیشگیری جنگ اتمی» و «تراژدی و درسهای ویتنام» نام ببریم. در طول جنگ ویتنام نقش او بسیار حائز اهمیت بود. او به این نتیجه رسیده بود که پیروز در جنگ ویتنام ناممکن است، و می خواست امریکا را از جنگ ویتنام بیرون بکشد. ولی رئیس جمهور جانسون خواهان حضور نظامی و تداوم جنگ بود. مک نامارا از پست خود بر کنار می شود و ریاست بانک جهانی به او واگذار می شود. در مقام ریاست بانک جهانی، بر این عقیده است که مشکل کشورهای در حال توسعه می تواند حل شود و بر این باور است که راه حل اساسی را باید به شکل جدی در تحلیل و بررسی عمیق مسائل جست و جو کرد. مک نامارا به این نتیجه رسیده بود که بانک جهانی به تنهایی نمی تواند مسائل جهان را حل کند.

یکی از دیدگاه های مهم بر این اساس بود که بین امنیت نظامی و گسترش اقتصادی رابطه ای مستقیم وجود دارد. و جنگ نتیجه افزایش درآمد بین کشورهای صنعتی و فاصله ای است که در این زمینه با کشورهای در حال توسعه ایجاد می شود.

در مورد او تعریف می کنند که وقتی با رئیس جمهور کندی به پاریس آمده بود، توسط نخست وزیر میشل دبره در متینون به شام دعوت شده بود. فردای آن شب خانم دبره متوجه می شود که کارد و چنگالی که مک نامارا از آن استفاده کرده بوده در جایش نیست و ناپدید شده و از او درباره این موضوع پرسیده بود. مک نامارا کارد و چنگال را پس می دهد و می گوید که عادت دارد که وقتی در جایی به شام دعوت می شود، کارد و چنگالش را به یادگار نگه می دارد و آنها را به بچه هایش هدیه می دهد.

گاهنامه هنر و مبارزه

کارگاه ادبی

متن اصلی به زبان انگلیسی

Confession of an economic hit man

Joh, Perkins ۲۰۰۴

انتشارات

Berrett-Koehler Publisher, Inc

ترجمه به زبان فرانسه

alTERRE

av. Bernard O., Bureau 110, Outremont, Qc, ۱۲۰۹

Canada H2V 1V7

info@ai-terre.net

www.al-TERRE.net

ترجمه توسط

Louis Royer

ترجمه به زبان فارسی

انتشارات اختران، چاپ اول ۱۳۸۵ در سه هزار نسخه